

ترجمة حياة النفس (من العربية الى الفارسية)

الشيخ أحمد الاحسائي

النسخة العربية الأصلية



الشيخ أحمد الاحسائي - ترجمة حياة النفس (من العربية الى الفارسية)

ترجمه رساله حيوۃ النفس

ترجمه سيد جليل مرحوم حاج سيد كاظم رشتي (ع)

مصنّفات

من

الشيخ أحمد بن زين الدين الاحسائي

الخامس

المجلد

-

الكلم

جوامع

حسب

البصرة

-

الغدير

مطبعة

في

طبع

في شهر ربيع الاخر سنة 1430 هجرية

بسم الله الرحمن الرحيم

ای مجیب دعوت مضطربان و چاره ساز بیچارگان محرومان تویی که جمله موجودات را از فیافی لیس بقصور مشیده مدینه طیبہ ایس رسانیدی و همگی ذرات وجود را از اشراق (اشراق ظ) نور مشرق از صبح ازل بتألؤ و لمعان درآورده پس جملگی بجملگی ناطق بوحدانیت و شاهد صدق بر الوهیت و قهاریت ، یا رب اهل مجاز را از نقل و ارتحال و اشتراک خلاصی ده و از تصاریف حرفین (صرفین ظ) بماضی و استقبال و حال بنحو احسن بسوی اصل واحد راهی ده پس در سرمزل عموم ابواب اطلاق بر ایشان مفتوح فرموده در خلوتخانه تخصیص بمسند و ما من عام الا و قد خص مأواى ایشان ده بحق سید و سرور که کرسی نشین بارگاه آستان یکہ تاز میدان مجاز راجع یعنی مثل اعلی و مضمحل فاعلیت فعل اول در حجاب ابیض اعلی در رتبہ اصطفی و ناقل ولایت اولیہ الهیہ ما رمیت اذ رمیت و لکن اللہ رمی و حامل عرش فاتبعونی یحببکم اللہ من اطاع الرسول فقد اطاع اللہ سید الکونین و نضر العالمین ابو القاسم محمد بن عبد اللہ علیہ وآلہ سلام الملک العلی .



ORIGINAL

اما بعد چنین گوید این ذره بی مقدار و خاکسار بی اعتبار غریق دریای آمال و امانی و متشبث برحمت خداوندی محمد کاظم بن محمد قاسم الحسینی الموسوی الرشتی مولدا و الکربلائی مسکا که حق سبحانه و تعالی چون خلقت انسان و سایر اکوان از قبضه نور و قبضه ظلمت از آب عذب فرات و مالخ و اجاج آفریده پس معسکر دو عسکر متباین و دو دشمن متخالف گردیده جهتی بتسخیر عقل و با هفتاد و دو گروه از ملائکه مسخر و جهتی دیگر بتصرف نفس اماره با هفتاد و دو گروه از شیاطین و انسان حامل لواء این دو عسکر و رئیس و صاحب اختیار این دو لشکر عنان میل بجانب هر یک که معطوف دارد آن لشکر دیگر تاب مقاومت نیاورده فرار بر قرار اختیار نماید پس معلوم شد که هر حقی را باطل در مقابل و هر هادی را مضلی مماثل و جمعی را که میل بجانب نفس اماره غالب آمده دنیا را محل قرار و رو از آخرت برتافته سراب بر آب اختیار نمودند بحسب اعراض باطله و شهوات زایله جهتی از باطل را شیوع دادند و رکنی از ارکان ضلالت را مستحکم ساختند خصوصا در حق خلافت خلفای جور و سلاطین باطل و اهل غرور و کبر و خفای حق باختفای اهل حق و انحاء نور شمس هادی مطلق که اهل باطل مستظهر گشته بواطن خبیثه خود که مخزن عناد و طغیان و کفر و جحود و عدوان بافکار میشومه و انظار کاذبه آبگینه اظهار نمودند چون باطل همان شجره خبیثه که حق تعالی در قرآن از آن خبر داده و مثل کلمه خبیثه کسحرة خبیثه اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار باصل ثابت قویم مستند و مستحکم نیستلا جرم هر آئی بجانبی مایل و تابع هوی و بهر سمت که نسیم مخالفت وزیدن آغاز کند بآن جهت توجه مینماید باین جهت آراء باطله و اعتقادات فاسده و اقوال کاسده و اوهام کاذبه کمال شیوع و انتشار بهم رسانیده و اختلاف عظیم بآن سبب هویدا جمعی صوفی با اختلاف فرق و مذاهب و طایفه فلسفی و یونانی و اعراض کننده از حکم قرآنی و برخی به قیاس و استحسان گرفتار و گروهی مبتلا بمتکلمین کج رفتار و بالکلیه علوم عقلیه و نقلیه و اصولیه و فروعیه را بحکم یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم مغشوش و مضطرب و آراء باطله خود را در هر مطلبی از مطالب داخل نموده تا سر آیه شریفه و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته ظاهر و پدید شود نغذلم الله و اصلاهم نار جهنم و بئس المصیر و گروهی دیگر که خود را از راجکان سفینه نجات و صاحبان عزم و ثبات و متمسکان بجبل المتین و متشبثان بذیل ولای ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین میدانستند چون ضرس قاطع که حبال و عصی شکوک و اوهام شجره اهل باطل را از هم گسلند عادم و نور لامع که ظلمات مدلهمه اصحاب غرور و عدوان مضمحل و زایل فرمایند غیر متحقق و ثابت لاجرم ظلمات بحر لجی متلاطم و متراکم بانواع شبهات سوفسطائیه و خیالات شعریه مصدوقه ظلمات بعضها فوق بعض نور جزئی عرضی که بولایت مستودعی در قلوب ایشان مستعار بود مغلوب گشته غواست مدلهمه بطلان و غرور و اوهام باطله اصحاب مکر و زور باعتبار مناسبت ذاتیه استحکام یافته آن اعتقادات باطله و اوهام فاسده کاسده قبیحه را حق پنداشته از طریقه انیقه شرع شریف و مقتضای اخبار اهل بیت عصمت و طهارت بود بحسب حقیقت اعراض نموده هر چند بحسب ظاهر متمسک به بعضی اخبار متشابه و احادیث موضوعه غیر معتبره گردد که آن بجهت اغوای جهال و اضلال ارباب جلال مییابد و جمعی جهال این فرقه محقه بمدلول هیچ رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریج لم یستضیئوا بنور العلم فلم یلجئوا الی رکن و وثیق تابع گشته پس اختلاف عظیم و تزلزل و اضطراب شدید در ذیل فرقه محقه پدیدار شده و این اختلاف هر چند مطلوب است بجهت حفظ آفات این طایفه شریفه لکن چون خلاف بسیار شود و باطل شیوع یابد و رکن این طایفه بسوی ظالمین و مخالفین معلوم گردد لاجرم واجب شود بر صاحب شریعت که از جانب خود شخصی از مؤمنین ممتحنین باعتبار کمال مناسبت بحکم تابعیت بحکم نحن العلماء و شیعتنا المتعلون مؤید فرمایند بفهم مطالب حق و استنباط احکام و جمیع مرادات الهیه از اصولیه و فروعیه عقلیه و نقلیه از کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله که در آن تفصیل جمیع اشیاء علی اکمل ما ینبغی مییابد و او را بر

ظواهر و بواطن شریعت نبویه علی الصادع بها آلاف الثناء و التحية مطلع می‌فرماید تا در دین خود راسخ و در طریقه ایشان سلام الله علیهم ثابت کالجبل الشاخ بحيث لا تحركه العواصف و لا تزيله القواصف تا اینکه رفع تمامی اوهام فاسده اهل کفر و ضلالت فرموده و قطع رفیع اساس باطل ایشان بقوت ایمان نموده ضعیفای شیعه که ایام آل محمد سلام الله علیهم اجمعین میباشند ببرکت ایشان از ظلمات جهل و شبهات مستخلص گشته بشاهراه نجات و جاده واضح عزم و ثبات رسانیده شوند چنانچه از این معنی خبر داده ان لنا فی کل خلف عدولا ینفون عن دیننا تحریف الغالین و انتحال المبطلین و لا شک در هر عصر و زمان حجتی در میان خلق از جانب ایشان بجهت قطع اوهام اهل عدوان و طغیان بوده تا در این زمان سعادت نشان و خیریت اقتران که غلبه شکوک و شبهات منافقان در تزايد و تضعیف آمده تا اینکه منتحلین محبت آل محمد سلام الله علیهم رکون باعدای ایشان نموده از کتب و زیر ضلالت اثر ایشان جویای حق میباشند از ظلمت نور را طالب و از مرض شفاعویان و از زهر صحت و حیات را متوقع تا اینکه حق تعالی منت گذاشت مسلمین را بظهور نور آفتاب عالمتاب بیت الشرف علم و معرفت و کرسی معارف اهل بیت عصمت و طهارت و محدد جهات محبت و مکرمات آنکه طغرای غرای و جعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا فیها قرى ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاما آمین باسم سامی گرامی آن حضرت از مصدر عز و کرامت صادر و حکم واجب الاذعان فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما تا نزد آن جناب مستطاب مهبط اسرار ربانیه و مخزن علوم معصومیه شایسته تشریف ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان مخرب مذاهب اشراقین مضیع قواعد مشایین و رواقین و مخترعات صوفیه ملاحده اعداء دین آنکه از نور علوم و معارفش کلمات جهل و شبهات و همیه مضمحل و زایل و از میزان صحیح المعیار مطالب حقه‌اش تمامی اوهام سوفسطائیه فلاسفه ملاحده باطل و از کلمات حقه‌اش زلال معارف در جداول قلوب جاری و از اشارات لطیفه‌اش بحار حقایق و حکم و علوم ظاهر و ساری محیی شریعت بیضای مصطفوی صلی الله علیه و آله قیم موضح طریقه غریبه مرتضوی آتش خرمن ارباب ضلالت صاعقه اوهام اصحاب جهالت مرگ ناگهان صوفیه خدانشناس سیف قاطع مکاید و سواس خناس عماد الملة و الدین عز الاسلام و المسلمین رکن المؤمنین الممتحنین خاتم المجتهدین و ملاذ المتأخرین و قدوة المتقدمین آنکه شجره قلب شریفش بتمامی اثمار همچو اشجار جنت حامل و حدیقه صدر منورش بانواع ازهار و معارف و حقایق و علوم را شامل چه گویم در وصفش که زبان از آن قاصر و چند شتابم که عقل در آن متحیر شاهباز بلندپرواز عقل هر چند در هوای وسیع الفضای مقامات معرفتش و ادراک منقبتش طیران نماید جز بر منزل واماندگی نتواند رسید و همای همایون بال فکر هر گاه آغاز رسیدن بکنگره مجد و رفعتش نماید جز باول درجه آن نتواند پرید شیعه با اخلاص امیر المؤمنین و محب صادق اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم اجمعین اعنی مولانا و مقتدانا و شیخنا و سیدنا الشیخ احمد بن الشیخ زین الدین اطال الله بقاه و امد ظلالة علی رؤس رعاياه و جعل خیر یومیه غداه و خیر داریه عقباه که لوای نصرت شرع شریف برافراشته و جنود نامسعود خیالات شیطانیه را بسیوف قاطعه دلایل واضح و براهین ساطعه مأخوذه از مشکوة انوار آل محمد صلی الله علیه و آله قلع و قمع و بشهب حجج ظاهره و سهام ادله قاطعه که بینات و زیر این امت مرحومه است منع اوهام شیطاین باطله و آراء فاسده اهل طغیان را که بجهت استراق سمع سماء حقیقت باهل آسمان نزدیک شده بودند فرمود جزاه الله عن الایمان و اهله خیر الجزاء و خصه بافضل العطاء و الحباء ، و چون آن جناب تمامی کلمات ظاهریه و باطنیه و محسنات صوریه و معنویه را حاوی و کامل بود لاجرم تشبه بکامل باحسن الوجوه برای ایشان حاصل در باطن چون بخلفت عربیت که لباس اهل جنت است مخلع بود همچو موالی و سادات خود صلی الله علیهم اجمعین در ظاهر بآن لباس متلبس و بآن صورت متصور و بآن دیار منتسب حسن باطن با حسن ظاهر موافق آمده کمال صوری با کمال معنوی مطابق افتاده بلی اینست ثمره

صدق مع الله و انقطاع بسوی ائمة الهدی سلام الله علیهم لاجرم التفات بلسان عجمی نفرموده و کلام را بآن لسان در معرض بیان نیاورده چون منظور تبعیت کلام الله و ائمه هدی علیهم السلام بود ظاهرا و باطنا باین جهت عوام عجم از استشمام روایح عنبرین ازهار معانی مسطوره در کتب و مصنفات و رسائل و اجوبه مسائل محروم و مأیوس و باین سبب بسیاری از ایشان دست بر دست افسوس میزدند تا اینکه بعضی از اهل صدق و صفا و سالک مسالک محبت و وفا نور حذقه معرفت و نور حدیقه عزت و مکرمات این معنی را نزد اولوا الاحباب در معرض عرض و اظهار آورده و استدعا کردند که هر گاه یکی از رسائل بلسان فارسی ترجمه شود نفعش عام و فیضش بخاص و عام خواهد رسید لاجرم این بنده نالایق را باین خدمت مأمور و فقیر را هر چند لایق این معنی که کمیت فهم در میدان مطالب آن بزرگوار دوانم نبود و اشتغال بسیار و موانع مانعه از استقامت حال از حد احصاء خارج لکن المأمور معذور و امثال امر ایشان بهترین امور لاجرم بر سبیل اختصار و اقتصار بجهت ضیق وقت و قوت اختلال رساله که در توحید و عدل و نبوت و امامت برای عوام بمقدار فهم ایشان تصنیف فرموده بودند و در ترجمه آن بمقدار فهم عوام حسب الامر مبادرت نمودم امید که حق تعالی نفعش را عام و قصد این حقیر را خالصا لوجهه الکریم گرداند و الآن شروع میشود در ترجمه کلمات شریفه و چون مقصود اصلی عوام است بنات ابکار معانی را بحلی و حلل کلیات و استعارات و انواع تشبہات و تلویحات متحلی نموده زیرا که : حسن خداداد را حاجت مشاطه نیست ، و عبارات نزدیک بفهم مطالب ادا میشود و الله الموفق للصواب . این است ترجمه کلمات شریفه اش :

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين .

اما بعد چنین گوید بنده مسکین احمد بن زین الدین احسائی که بعضی از برادران ایمانی که برآوردن حاجت او را بر خود لازم گردانیده بودند بمن التماس نمود که بنویسم برای ایشان رساله در بعض آنچه واجب است بر مکلفین از معرفت اصول دین که عبارت از توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و آنچه ملحق باینهاست از احکام قیامت صغری و رجعت و بیان شفاعت و امثال آنها از روی دلیل معتبر هر چند اجمالی باشد نه از جهت تقلید صرف و بیان اعتقاد محض بلکه بدلیلی از آن ادله که ظاهر است از آنچه که عقول عوام الناس ادراک بتوانند نمود پس اجابت نمودم سؤال او را با وجود کمال اختلال حواس از کثرت اشتغال و توفرا اعراض و زیادتی و دوام امراض لکن میسور بمیسور ساقط نگردد و نامیدم این رساله را حیوة النفس در حضرت قدس و ترتیب دادم آنرا بر یک مقدمه و پنج باب و خاتمه و هر بابی مشتمل است بر چند فصل :

مقدمه

بدانکه حق تعالی خلاق را بر عبث نیافریده زیرا که حکیم است و حکیم کار بی فایده و عبث مرتکب نشود و چونکه حق تعالی غنی مطلق است و فقر و احتیاج را بساحت جلالش بوجهی راه نیست زیرا که محتاج مخلوقست نه قدیم پس واجب شد که فایده خلق عالم راجع شود بسوی خلق تا برساند ایشان را بسعادت ابدیه و آن موقوف است بر اینکه تکلیف کند

ایشانرا بآنچه سبب استحقاق ایشان برای سعادت ابدیه گردد زیرا که اگر تکلیف نکند ایشانرا مستحق امری نمیشدند و هر گاه عطا میکرد بایشان ثوابها و عطایا را بدون عمل و بدون طلب عبث و بیهوده بود و ثابت شده است که حق تعالی حکیمست و عبث او را نشاید و خود در کلام شریف از این معنی خبر داده و خود را از این منزله فرموده اخصبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون پس چون که حق تعالی خواست که خلق کند خلق را پس انعام کرد بایشان بمحض فضل و کرم خود نعمت وجود و حیات و رزق و خلق و موت را چون ممکن در هیچ حالی مستغنی از این نیست بلکه هیچ چیزی نیست الا بنعمت و فضل حق تعالی پس چون انعام کرده به ایشان واجب شد بر ایشان شکر نعمت حق تعالی بآن قوت و قدرت که بایشان عطا فرموده و شکر نعمت ممکن نباشد الا بعد از شناختن منعم تا در حقش نگویند آنچه را که لایق و سزاوار جلال عظمتش نباشد پس شکر نعمت موقوف است بر معرفت حق تعالی و معرفت حق تعالی موقوف است بر نظر کردن و تفکر نمودن در آثار و صنع و نظر و تفکر موقوف است بر صمت یعنی اعراض بدل از تمامی خلق پس اول واجبات بر مکلفین سکوت و صمت است چنانکه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است پس چون اعراض کرد بقلب از خلق قادر میشود بر نظر کردن و تفکر نمودن که آن واجب دوم است و بنظر و فکر قدرت بر معرفت حق تعالی که واجب است حاصل می کند پس هر یک از مکلفین که واجب اول را ترک نمایند پس واجب دوم را ترک نموده است و هر که ترک واجب دوم کند ترک معرفه الله و توحید و عدل و نبوت انبیا و امامت خلفای انبیا و معرفت معاد و رجوع ارواح بسوی اجساد خواهد نمود و هر که ترک این معرفت مذکوره نماید پس مؤمن نباشد بلکه مسلم نیست و محشور با زمره کافران و مستحق عذاب الیم و دایم مقیم خواهد بود و مراد بمعرفه الله که اسلام بدون آن ثابت نمیشود اعتقاد بوجود صانعی است که مخلوق نباشد و الا محتاج بصانع دیگر خواهد بود و معرفت صفات کمالیه که ثابت برای ذات حق تعالی است و اعتقاد آنکه این صفات عین ذات اوست بدون تعدد و الا تعدد قدما لازم آید و معرفت صفاتی که برای افعالش ثابت است و معرفت صفاتی که توصیف آن لایق جناب حق تعالی نباشد چه آنها صفات مخلوقات اوست پس فرق میانه خالق و مخلوق متصور نمی شود و معرفت صفاتی که آن لایق افعال حق نباشد زیرا که صفات افعال مخلوقات است و معرفت عدالت حق سبحانه زیرا که غنی مطلق است پس محتاج بسوی چیزی نیست و عالم مطلق است و چیزی بر او پوشیده نیست تا خلاف عدل اتفاق افتد و معرفت نبوت پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و آله و نبوت جمیع پیغمبران زیرا که ایشان وسایطند در تبلیغ احکام الهیه میانه حق تعالی و میانه مکلفین و معرفت خلفای پیغمبران زیرا که ایشان حافظان شریعت پیغمبران و ایشان حجت های خداوند عالمیان در میان خلق بعد از پیغمبران علیهم السلام می باشند و معرفت زنده شدن مکلفین و محشور شدن ایشان بسوی مالک یوم الدین و باید معرفت این مجموع بآن نهج که ذکر می کنم در این اوراق از تعلیم حق تعالی باشد ما را بر زبان حجب و خلفای خود چه حق را جز او شناسند و معرفت این امور همگی از روی دلیل قطعی باید باشد هر چند بر نهج اجمال نه تقلید محض چنانکه ذکر می شود ان شاء الله تعالی .

فصل (باب اول)

بدانکه واجب است بر هر مکلف که بشناسد که حق تعالی موجود است بعلت این که ایجاد عالم نموده است و هر گاه معدوم باشد چگونه قدرت بر ایجاد غیر خود خواهد داشت و باید بداند که حق تعالی باقی است ابد الابدین بعلت استمرار تجدد آثارش و بی شک اثر بنفسه حادث نمیشود بلکه محتاج است بمؤثری که او را موجود نماید پس اثر دلالت بر مؤثر

میکند و آن حق تعالی است و جایز نیست که حق تعالی متغیر باشد بلکه باید پیوسته موجود و باقی و مؤثر در غیر خود باشد و الا مثل سایر مخلوقات خواهد بود که متغیر و فانی میشوند پس وجودش بایجاد خواهد بود نه بذاته پس حادث خواهد بود و ما چون نظر بآثار نمودیم دانستیم بعلم قطعی که این آثار محتاج بسوی مؤثر میباشند و آن مؤثر خالق عالمیان است و مثال استدلال بآنست که چون نظر کردیم باشعه سراج دیدیم که مادامی که موجود است دلالت میکند بر وجود موجد خود که سراج است و هر گاه سراج موجود نبود هیچیک از اشعه موجود نمی شدند و دلیل بر اینکه سراج احداث اشعه میکند و اشعه در جمیع احوال محتاج بسوی سراج میباشند و لحظه از او مستغنی نشوند اینست که اشعه بدون سراج موجود نشوند و در نزد وجود سراج مفقود نگردند پس سراج مؤثر و مقوم اشعه باشد همچنین است جمیع خلق آثار حق تعالی میباشند بالنسبه بسوی فعل الله تعالی و حق تعالی منزله است از ضرب امثال و لله المثل الاعلی .

فصل - بدانکه واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق تعالی قدیم است بذاته عدم بر او روا نیست بوجهی من الوجوه و در حالی از احوال و وجود غیر بر او سبقت نگرفته زیرا که اگر قدیم نباشد حادث خواهد بود چه واسطه میان حدوث و قدم نیست و بدرستی و تحقیق ثابت شده که حق تعالی حادث نیست زیرا که حادث مستلزم وجود محدث است و ایضا هر گاه قدم هستی او دائمی نباشد عدم و نیستی بر او در بعض احوال جاری شود پس احوالش مختلف گردد و هر که احوالش مختلف است پس او حادث است و محتاج بسوی کسی که او را ایجاد کند و ایضا هر گاه قدیم نباشد پس غیرش بر او پیشی گرفته باشد در وجود پس او موجد و محدث او خواهد بود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و ایضا هر گاه قدیم نباشد وجودش مستفاد از غیر او خواهد بود پس محتاج بآن غیر باشد و احتیاج مستلزم حدوث است و آن مستلزم محدث هر گاه او نیز قدیم نباشد بعینه همین کلام وارد است .

فصل - واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق تعالی دائمی ابدیست بعلت اینکه واجب الوجود لذاته است به این معنی که وجودش عین ذات او است بدون مغایرت و اختلاف پس وجوب وجود بالذات لازم دارد دوام ابد را پس هر گاه عدم شود وجود عین ذاتش نخواهد بود و خلاف آن ثابت است الآن و بدانکه قدم و ازل و دوام و ابد و اولیت بلا اول و آخریت بلا آخریک چیز نیست هیچ مغایرت میانه این معانی نیست بوجهی نه در ذات و نه در واقع و نه در مفهوم و الا لازم میآید که حق تعالی در رتبه ذات متعدد و مختلف باشد پس حادث خواهد بود و اما اختلاف این بحسب مفهوم لفظی پس آن مفهوم ظاهر است که استعمال شده بجهت تفهیم و تعریف از برای عوام مکلفین و مقصود از این الفاظ مختلفه متعدده نیست مگر مفهوم واحد و مقصود از آن نیست مگر معنی واحد و الا لازم میآید که حق تعالی معروف باشد به کثرت چه بمدلول این الفاظ در مقام به غیر معروف شود و هر که به کثرت و اختلاف معروف است حادث است و آنچه گفتیم سابقا وجوب وجود مستلزم دوام ابد است عبارت لفظیه بجهت تفهیم است و الا در مقام ازل لازم و ملزوم و تلازم نیست و مقصود از وجوب وجود همان عین دوام ابد است بدون فرض مغایرت و الا لازم میآید که موصوف شود به صفات متخالفه و هر که چنین است حادث است .

فصل - و واجب است که اعتقاد کند که حق تعالی حی است بعلت اینکه حیات در مخلوقات آفرید و زندگان را ایجاد نمود و در نزد عقل و جملگی عقلا محال است که خلق کند حیات را کسی که میت باشد پس چون از بعض مصنوعات حق جل و علا زندگانی و زندگان را مشاهده نمودیم دانستیم که صانع اینها حی است و زنده پس از اینجا ثابت شد که حیاتش قدیم است زیرا که اگر حادث باشد پس قبل از حدوث میت بوده در این صورت محتاج باشد بسوی

کسی که باو عطا کند پس حیاتش مستفاد از غیر خواهد بود و این حال مخلوق است نه خالق و بدانکه حیاتش عین ذات او است بدون مغایرت و هر گاه حیوتش مغایر ذاتش باشد هر چند بالفرض و الاعتبار تعدد قدما لازم آید و آن باطل است چنانکه در دلیل توحید ذکر خواهد شد ان شاء الله و واسطه میانه عین ذات و غیر ذات نیست .

فصل - و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق عزوجل عالم است بدلیل اینکه خلق کرده است علم را در بعض مخلوقات خود و عالم متصف بعلم است و هر کس که عالم نباشد محال است که ایجاد کند کسی را که عالم است بسبب آنکه خود او را آفریده و ایضا ایجاد کرده افعال محکمه متقنه که جاری است بر مقتضای حکمت و نهایت استقامت و هر کس عالم نباشد چنین صفتی را محال است که ایجاد تواند کرد و بدانکه علم حق تعالی بر دو قسم است یکی علم قدیم و آن ذات واجب است جل جلاله و دوم علم حادث و آن الواح مخلوقات است مثل لوح و قلم و ذوات موجودات و نفوس خلائق و مکنونات اما علم قدیم پس آن ذات حق تعالی است بدون مغایرت نه حقیقی نه مجازی نه فرضی نه اعتباری چه اگر این علم حادث باشد لازم میآید که حق تعالی قبل از حدوثش خالی از علم باشد و این اعظم نقایص است پس واجب است که قدیم باشد و چون قدیم شد خالی از این نیست یا عین ذات حق تعالی است بدون مغایرت بوجهی من الوجوه یا نه بلکه غیر او است پس هر گاه همان عین ذات باشد عین مطلوب ما است و هر گاه غیر ذات باشد تعدد قدما لازم میآید و آن باطل است و اما علم حادث پس آن حادث است بحدوث معلوم پس هر گاه قبل از معلوم باشد علم نباشد چه شرط تحقق علم حادث و تعلقش آنست که مطابق معلوم باشد پس هر گاه معلوم موجود نباشد مطابقت محال خواهد بود با آنکه شرط او است و همچنین شرط دیگر اقتران علم است بمعلوم و قبل از وجود معلوم اقتران محال است و شرط سیم آنکه واقع باشد بر معلوم و قبل از معلوم وقوع متحقق نباشد و این علم حادث فعل حق تعالی و ناشی از فعل او است و آن یکی از جمله مخلوقات او است و ما او را بحسب اصطلاح علم نامیدیم بجهت متابعت ائمه ما سلام الله علیهم و اقتدا بکلام الله چنانکه فرموده علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی و لا ینسی یعنی علم حق تعالی بقرون اولی مسطور است در کتاب که عبارت از لوح محفوظ است و در مقام دیگر فرموده قد علما ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ یعنی دانستیم ما آنچه را که زمین از مردگان کم میکند و در نزد ما کتابی است محفوظ از تغییر و تبدیل که علم ما در آنها منقش است پس برمیگردانیم چنانچه اول مرتبه او را خلق کرده بودیم و مترجم گوید که این دو آیه صریح الدلاله بر مراد ما میباشد و اما اخبار و کلمات ائمه اطهار و استعمال این علم حادث بیش از حد شمار است و از آن جمله فقره دعای سحر است که فرموده اللهم انی اسئلك من علمک بانفذه و کل علمک نافذ اللهم انی اسئلك بعلمک که هر گاه گوی که این عین ذات واجب است لازم میآید تشکیک در رتبه ذات حق تعالی و اختلاف علامت حدوث است چنانچه دانستی و واسطه میانه حدوث و قدیم نیست و مدعی آن مکبر است چون باطل شد قدم آن علم پس ثابت شد حدوثش و امثال این در اخبار بسیار است و ذکر آن بجهت دفع استبعاد بعضی از جهال است که بامثال این کلمات بجهت فریب عوام خبث باطنی خود را بروز داده گویند که صاحب این قول جهل برای خدا ثابت میکند و السلام علی من اتبع الهدی و خشی عواقب الردی .

فصل - و واجبست بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق عزوجل قادر مختار است اما اینکه قادر است بجهت اینکه حق تعالی غنی مطلق است و هر چه غیر اوست محتاج است بسوی او در هر حالی از احوال چه جمیع ماسوی الله وجود ایشان موقوف است بفعل الله تعالی چه وجودی برای ایشان من ذاتها نیست و الا مستغنی بودند از حق تعالی ابدًا و دائما و احتیاج در بعضی احوال دلیل است بر احتیاج در کل احوال و چونکه قادر است بر هر چیزی عطا کرد هر چیزی را

آنچه که لسان استعداد او طالب آن بود این است معنی احتیاج کل بسوی او پس اگر قادر مطلق نبود هراینه عاجز بود از اعطاء هر چیزی را آنچه که لازم قابلیت آن بود و هر عاجزی محتاجست بسوی قادر و هر محتاجی حادث است پس لازم آید حدوث حق تعالی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و اما اینکه مختار است بجهت آنکه خلق فرمود اختیار و مختار را پس هر گاه مختار نبودی خلق مختار و اختیار از او محال بودی و ایضا حق تعالی مؤخر کرد مصنوعات خود را بعضی از بعضی دیگر با آنکه قادر بود بر تقدیم آنکه مؤخر نموده و تأخیر آنکه مقدم داشته چه نسبت فعل حق تعالی بر تمامی موجودات علی السواست و هر گاه فاعل موجب بود تخلف نمی کرد چیزی از آثارش از اوقات خود .

فصل - و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق تعالی عالم بهر معلومی و قادر است بر هر مقدوری یعنی چیزی نباشد که علم حق تعالی به آن تعلق نگرفته باشد یا در تحت قدرت او نباشد بعلمت اینکه نسبت جمیع معلومات و مقدورات در احتیاج بسوی حق تعالی مساویست و غنای ذات پاکش از کل موجودات علی السواست پس نخواهد بود که چیزی اولی باشد بتعلق علم و قدرت از دیگری و هر گاه عالم باشد به بعضی دون بعضی و قادر باشد به این طریق پس نسبتش بموجودات مختلف باشد و هر که احوالش مختلف است حادث است و متغیر تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا .

فصل - و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که حق تعالی سمیع است بدون آلت سمع بصیر است بدون جارحه اما اینکه سمیع است بجهت اینکه جمیع ماسوی الله متقومند بامر او و صادرند از صنع او یا بالذات یا بتقدیر و قضا و از جمله مصنوعات مسموعات است پس همه مسموعات حاضرند در نزد حق تعالی در ملکش نه در ذاتش اقامه کرده است موجودات را در مقامات خود بقیومیت امر و فعلش چنانچه فرموده و اسروا قولکم او اجهروا به انه علیم بذات الصدور الا یعلم من خلق یعنی پنهان کنید اقوال شماها را در سینه‌های شما یا آشکارا کنید که حق تعالی عالم است بآنچه در سینه‌ها مکنون و مکون است عجیب است آیا آنکه خلق کرده است اسرار و آشکار شما را نمیداند و مطلع نیست بر خلق خود پس سمع حق تعالی مسموعات را عبارت است از حضور مسموعات نزد حق تعالی و علمش بآن علی ما هی علیه و این علم و اطلاع برایش بواسطه آلتی حاصل نیست چنانکه برای ما حاصل است و الا محتاج خواهد بود و ثابت شد که حق تعالی غنی مطلق است و حصول اشیاء برای او عبارت از حضور آنهاست در نزد او در حالی که متقوم باشند بامر الله و هیچ حالتی از برای موجود جز تقوم بامر الله نیست و الا در آن حالت متقوم بنفس خواهد بود و آن باطل است چنانچه مذکور شد و این حضور عبارت است از علم حضوری و سمع حضوری و اما علم و سمع قدیم ذاتی پس آن عین ذات او است محیط است به اشیاء در اماکن وجودات ایشان نه در ذات حق تعالی و الا لازم آید که محل حوادث باشد چون دانستی معنی سمیع بر وجودش پس همین کلام بعینه در بصیر جاریست در جمیع احوال و سمع و بصری که هر دو قدیمند عین ذات حق تعالی میباشند بدون تعدد و تغیر و اعتبار مگر در تعدد لفظی چنانچه در علم مذکور شد زیرا که سمع و بصر و علم یک چیزند و متعلقات ایشان متعدد زیرا که مسموع اصوات و مبصر الوان و اعراض است و معلوم همان موجود است .

فصل - و واجب است که اعتقاد کند که حق تعالی واحد است شریکی برایش نباشد زیرا که کامل مطلق و غنی مطلق است و کل ماسوی الله باو محتاجند پس متفرد بالوهیت خواهد بود و هر گاه فرض شود با او خدای دیگر واجب است که مستغنی از حق تعالی باشد و الا خدا نباشد و بی‌شک هر گاه کسی فرض کند شریکی که محتاج باشد بسوی حق تعالی هراینه اکمل و اولی باشد برای کمال مطلق واجب الوجود از اینکه آن شریک مستغنی باشد از حق تعالی و اتم

است از برای غنای مطلق پس فرض شریکی که بالکلیه مستغنی باشد از حق تعالی نقص از برای کمال و غنای مطلق است و نقص مستلزم فقر است و فقر مستلزم حدوث پس شریک از برای حق تعالی نباشد چه آن مستلزم تعدد است که مستلزم حصول نقص در کمال است که مستلزم حدوث است و ایضا هر گاه شریکی برای حق تعالی در ازلیتش باشد پس واجب است اینکه بوده باشد در میان آنها فرجه قدیمه وجودیه تا اینکه اثبیت محقق بشود پس سه تا می‌شوند و لازم می‌آید فرجه‌های قدیمه در میان آنها پس پنج می‌شوند و همچنین الی غیر النهایه و ایضا هر گاه شریکی از برای او بوده باشد در ازلیت هراینه شریک میشوند در ازلیت و مخصوص میشود هر یکی به آنچه او را تمیز بدهد از دیگری چه در وجود و قدم هر دو شریک میباشند پس محتاج به تمیز باشند بجهت تحقق یعنی در بودن اثبیت پس مرکب می‌شوند هر یک از ایشان از امر مشترک و امر ممیز و عبارة اخرى مرکب می‌باشند از ما به الاشتراک و ما به الامتیاز و هر مرکب حادث است بجهت احتیاج بسوی اجزاء و ایضا هر گاه با حق تعالی شریکی باشد هراینه جدا می‌شد خلق هر یک از خلق دیگری و الا شرکت ثابت نمی‌شود و هراینه اقتضا می‌کرد ذات هر یک استیلا و استعلاء بر آن دیگری و الا اله نباشد چه مقتضایش قهاریت است و وجود شریک غیر مقهور دلیل عجز است قطعا و حق تعالی از این دلیل در قرآن خبر داده مالتخذ الله من ولد و ماکان معه من اله اذا لذهب کل اله بما خلق و لعلا بعضهم علی بعض و بدانکه حق تعالی واحد است در چهار مرتبه و شریکی برایش در هیچ مرتبه از مراتب نباشد اول واحد است در ذات و شریکی برایش در رتبه ذات نیست چنانکه حق تعالی فرموده لا تتخذوا الهین اثین انما هو اله واحد و دویم شریک برایش در صفات نیست چنانکه فرموده لیس کمثله شیئ سیم شریک در افعال و ایجاد برایش نیست چنانکه فرموده هذا خلق الله فارونی ماذا خلق الذین من دونه چهارم شریک در عبادت او نیست چنانکه فرموده فن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا .

فصل - و واجب است که اعتقاد کند که حق تعالی مدرک است یعنی محیط است بهر چیزی و مسلط است بهر چیزی و آن عبارت از علم و قدرت است زیرا که حق تعالی وصف فرموده خود را بآن چنانکه فرموده و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر یعنی حق تعالی ادراک می‌کند دیده‌های ظاهر و باطن کل خلق را و دیده‌ها ادراک او نمی‌کنند و اوست لطیف الصنع و خبیر و مطلع بر احوال کل موجودات و لطیف اشاره به قدرت است و خبیر اشاره به علم است پس ادراک قدیم همان ذات ازلی است جل جلاله به آن نهج که در علم مذکور شد و ادراک مقارن بحوادث از صفات افعال است پس بدانکه حق تعالی چنانکه در ازل عالم است و لا معلوم همچنین او در ازل مدرک است و لا مدرک یعنی عالم است بدون معلوم و مدرک است بکسر راء بدون وجود مدرک و این حکم صفات ذات است چه آن صفات عین ذات می‌باشند بدون مغایرت .

فصل - واجب است ایمان و اعتقاد بآنکه حق تعالی مرید است بعلم اینکه خود را به آن وصف فرموده چون دیدیم که اراده بدون مراد تحقق‌پذیر نیست دانستیم که حق تعالی خود را وصف فرمود به اراده بواسطه فعلش نه از جهت ذات و این دلالت می‌کند که اراده از صفات افعال باشد نه از صفات ذات چه هر گاه از صفات ذات باشد عین ذات خواهد بود بجهت عدم تعدد در مقام ذات و هر گاه چنین بود نفی اراده محال بودی همچو نفی علم و قدرت چه نفی آن هر گاه عین ذات باشد مستلزم نفی ذات است با اینکه حق تعالی نفی آن صفت فرموده از خود در مواضع چند چنانکه فرموده اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم پس هر گاه اراده عین ذات بودی پس از نفی آن نفی ذات لازم آمدی و از نفی ذات کان یکون منفی و عدم شدی و ایضا صفت هر گاه اثبات شود برای ذات و نفی شود از آن پس آن از

صفات افعال است چه افعال را اضداد می‌باشد و بنفی و اثبات موصوف شود و هر گاه اثبات شود و نفی آن محال باشد پس آن از صفات ذات است چه اضداد و نفی و اثبات در رتبه ذات جمع نشوند قسم اول مثل اراده و کراهت چه گویند مرید و کاره پس از صفات افعال خواهد بود و قسم دوم مثل علم و قدرت چه نتوان گفت عالم جاهل و قادر عاجز پس از صفات ذات خواهد بود پس قول بحدوث اراده همان مذهب اهل بیت می‌باشد و بر این قول اجماع و اتفاق ایشان سلام الله علیهم و همین قول حقی است و شکی در آن نیست پس اراده فعل الله تعالی خواهد بود و همچنین کراهت چه آن صفت فعل است چنانکه حق تعالی فرموده و لکن کره الله انبعاثهم .

فصل - و واجب است ایمان و اعتقاد باینکه حق تعالی متکلم است بعلت اینکه وصف فرموده خود را بکلام چنانکه فرموده کلم الله موسی تکلیما و چون دیدیم که حکیم خطاب نمیکند مخاطب را مگر بآنچه که میفهمد و ما نمی‌فهمیم از کلام مگر اینکه آن حروف و اصوات مسموعه منظمه مرکبه است و اجماع کرده‌اند اهل لغت باینکه همین معنی کلام است که عبارت است از اصوات و حروف مؤلفه متجدده متفرقه و حال اینکه حق تعالی وصف فرموده خود را به آن پس قطع کردیم که حق تعالی اسناد داده است کلام را بسوی خود بواسطه فعل نه من حیث الذات پس خلق میکند کلام را در هر چه که می‌خواهد از سایر مخلوقات خود از حیوان و نبات و جماد و آن کلام حادث است زیرا که مرکب است و مؤلف و هر چه مرکب است حادث است و بدلیل قوله تعالی مایاتیم من ذکر من ربهم محدث الآیه ، یعنی نمی‌آید کفار را هیچ آیه‌ای از قرآن محدثی و جدیدی مگر اینکه اعراض میکنند .

فصل - و واجب است بر هر مکلف که اعتقاد کند که برای حق تعالی مثلی و شبیهی و ماندنی نیست چنانکه حق تعالی فرموده لیس کمله شیء یعنی مثل حق تعالی هیچ چیزی نیست از سایر مخلوقات پس نه جسم است و نه عرض است و نه جوهر است و نه مرکب است و نه مختلف است و نه در حیز مکانست و نه در جهت است بعلت اینکه این صفات جمله صفات خلق است و صحیح نیست اتصاف خالق بآن اما اینکه شبیهی از برای حق تعالی نیست بعلت اینکه وجود مشابه مستلزم شریک خواهد بود در صفات ذاتیه و آن مقتضی نقص است در ذات واجب سبحانه چه بی‌نظیر بودن اشرف و اکمل است پس وجود نظیر نقص خواهد بود و هر که بر او نقص جایز باشد جایز است بر او زیاده و هر که زیاده و نقصان در او راه یابد متغیر میشود هر گاه بالفعل باشد یا ممکن التغیر است هر گاه زیاده و نقصان بالقوه باشد پس حادث خواهد بود و بطلانش معلوم شد و اما اینکه جسم نیست پس باین جهت است که جسم مرکب است و محتاج باجزایش و بجلی که در آن جا بگیرد و هر محتاجی حادث و مصنوع است و اما اینکه عرض نیست بعلت اینکه عرض محتاج است در تحقق و قیام خود بسوی جوهر یا جسم و هر محتاج حادث است و اما اینکه جوهر نیست بعلت اینکه جوهر خواه جوهر فرد باشد بنا بر مذهب کسی که او را جایز میداند و اثبات وجود او نموده و آن جوهر است که قبول قسمت کند طولاً نه عرضاً و عمقاً یا اینکه جوهر سطح باشد و او آن است که قبول قسمت کند در طول و عرض نه در عمق یا اینکه جوهر جسم باشد و او آنست که قبول قسمت در طول و عرض و عمق کند مجموع این چهار قسم محتاج باشند بمکان و لازم افتاده هریک از اینها را بانتقال از مکان و سکون بلبث و قرار گرفتن در مکان و همگی حوادثی است که حلول نمیکند الا در حوادث و اما اینکه مرکب نیست بعلت اینکه مرکب محتاج بسوی اجزاء خود است و محتاج حادث است و اما اینکه مختلف نیست بعلت اینکه علت اختلاف تباین اجزاء یا تباین احوال ذاتیه است و هر دو امر موجب ترکیب است که مستلزم حدوث است و اما اینکه در حیز نیست بعلت اینکه آنچه در حیز است مشابه است با

حیز خود پس او از جنس حیز خواهد بود پس حادث است و ایضا متحیز یا اینکه مستقر است در حیز خود یا منتقل است از آن پس از اول سکون لازم آید و از دویم حرکت لازم آید و آن علامت حدوث است بعلت استلزام هر یک مسبوقیت بدیگری را و اما اینکه در جهت نیست بعلت آنکه در جهت لازم افتاده است او را حرکت و سکون و لازم افتاده است او را که محاط شود و محدود و محصور گردد در بعضی دون بعض و خلواو از جهات دیگر و هر چیزی که یکی از این صفات در او موجود باشد پس آن حادث خواهد بود .

فصل - و واجب است که اعتقاد کند اینکه حق تعالی را چیزی احاطه نکرده است و همچنین از چیزی صادر و متولد نشده و چیزی از او متولد نشده و مستقر بر چیزی نیست و چیزی دیگر بر او قرار نگرفته است و بالای چیزی نیست و چیزی بالای او نیست و نسبت به چیزی از مخلوقات خود ندارد و چیزی از مخلوقات نسبتی با ذاتش ندارد بعلت اینکه این صفات جملگی صفات خلق میباشد اما اینکه چیزی ظرف از برای وجودش نیست بعلت اینکه هر گاه چنین باشد لازم آید که محصور باشد بدو ظرف و هر محصوری حادث است و ایضا همان یا ماکث است در آن جزء یا منتقل است از آن در صورت اول لازم می آید سکون و در صورت ثانی حرکت و هر دو علامت حدوث میباشند اما اینکه خود ظرف چیزی نیست بعلت اینکه هر گاه چنین باشد لازم می آید که محل حوادث باشد اعم از اینکه آن غیر قدیم باشد یا حادث بعلت اینکه غیر او را مشغول کرده است و مشغول بغیر حادث است و اما اینکه متولد از چیزی نیست بعلت اینکه هر گاه چنین باشد لازم می آید که حق تعالی جزء آن شیء باشد پس مولود حادث خواهد بود و اما اینکه چیزی از او متولد نشده بعلت اینکه هر گاه چنین باشد آن شیء جزء حق تعالی خواهد بود پس والد خواهد بود و تجزیه و تفریق علامت حدوث است و اما اینکه قرار بر چیزی ندارد بعلت اینکه هر گاه چنین باشد آن شیء حامل خواهد بود پس اقوی باشد و عاجز خدایرا نشاید و اما اینکه چیزی بر او قرار نگرفته بعلت اینکه هر گاه چنین باشد هراینه اعلی از او خواهد بود و اما منسوب و منسوب الیه نیست بعلت اینکه مستلزم اقتران است و آن علامت حدوث است بعلت احتیاج بسوی طرفین منسوب و منسوب الیه .